

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

نگاهی به کاربرد عناصر فرهنگ عامه در دیوان ناصر خسرو قبادیانی

صدیقه کافتری
دکتر جهانگیر صفری

- ۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهر کرد
- ۲- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهر کرد

sedighehkaftari@yahoo.com
safari_706@yahoo.com

نگاهی به کاربرد عناصر فرهنگ عامه در دیوان ناصر خسرو قبادیانی

چکیده:

ادبیات آیینۀ فرهنگ بشر است، و رد پای این باورها را می‌توان در اشعار شاعران نیز مشاهده کرد، ناصر خسرو قبادیانی با استفاده از این عناصر به خلق مضامین زیبا می‌پردازد. بررسی عناصر عامه در شعر ناصر خسرو از یک سو در شناخت فرهنگ عامه که شاعر آنها را در آثارش بازتاب داده است موثر است و از طرف دیگر به خواننده کمک می‌کند به فهم مطالبی دست یابد که بدون آگاهی از موضوعات فرهنگ عامه نمی‌تواند به این مهم برسد. بررسی میزان استفاده ناصر خسرو از باورهای عامیانه و چگونگی بهره‌گیری وی از این عناصر، هدف این پژوهش را در برمی‌گیرد.

کلید واژه: ناصر خسرو، فرهنگ عامه، خرافات

مقدمه

فرهنگ عامه یا فولکلور که صادق هدایت آن را «فرهنگ توده» می‌خواند، همواره با زندگی اقوام و ملل مختلف پیوند خورده است و با جلوه‌های مختلف خود را آشکار می‌سازد و نقش مهمی در بارور ساختن ادبیات رسمی و مکتوب دارد و باعث حفظ و ماندگاری فرهنگ قومی در گذر تاریخ می‌شود. در ایران از اصطلاح فولکلور با عناوینی از جمله: «دانش عوام»، «فرهنگ عوام»، «فرهنگ عامیانه»، «فرهنگ توده»، «فرهنگ مردم» و «فرهنگ عامه» یاد شده است. فرهنگ عامه موضوعاتی از قبیل آداب و رسوم، افسانه‌ها، خرافات، ضرب‌المثلها و اصطلاحات عامیانه را در بر می‌گیرد.

بشر همواره با سؤالاتی روبرو می‌شد اما به دلیل بی بهره بودن از علم و دانش، جواب‌هایی برای سؤالات خویش می‌یافت که پایه و اساس علمی نداشت و فقط آنها را دلخوش می‌ساخت، بنابراین «یکی از سرچشمه‌های علم و هنر عوام، سؤال‌های بی‌شمار درباره طبیعت و خلقت بود» (محبوب، ۱۳۸۲: ۴۰). فرهنگ عامه جزئی از زندگی مردم است و ادبیات نیز با زندگی مردم پیوند دارد پس «ادبیات ریشه در فرهنگ عامه دارد و نویسنده‌ای که از ادبیات عامیانه شناخت ندارد، نویسنده فقیری است» (موریس، ۱۳۱۰: ۳۶۲). در مواردی فرهنگ عامه چون آموزگاری، ما را به فهم مطلبی رهنمون می‌شود که با خواندن چندین و چند کتاب هم موفق به فهم آن نخواهیم شد. در واقع «گاهی آگاهی از فرهنگ عامه پایه درک متون ادبی است» (محبوب، ۱۳۸۲: ۶۲).

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

آنچه که پرداختن به فرهنگ عامه را الزامی می‌سازد این است که با اطلاع از فرهنگ‌عامه جامعه‌ای می‌توانیم به تصویری از آن جامعه دست یابیم، چرا که «گاهی مطالعه آثار بازمانده فرهنگ‌عامه چنان روشنگر اخلاق و وضع روحی جامعه عصر خویش است که هیچ کتاب تاریخ و جامعه‌شناسی نمی‌تواند چنین پرتوی به زندگی اجتماعی آن روزگار بیفکند» (همان، ۶۸). در واقع شناخت فرهنگ‌عامه راهی برای ورود به دنیای واقعی زندگی مردم است، زیرا دانش عوام هر ملتی آینه ذوق و هنر و معرفت و خلق و خوی آن ملت و وسیله خوبی جهت شناختن خصوصیات آن ملت است، چون «غالباً با فولکلور ملل دیگر رابطه تاریخی، فلسفی و مذهبی دارد و می‌تواند سفیر حسن نیت و پیام‌آور دوستی یک ملت نزد سایر ملل جهان باشد و در حقیقت فولکلور بهترین عامل است که ملت‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند و پیوند دوستی و رابطه معنوی آنها را مستحکم می‌کند» (انجوی، ۱۳۷۱: ۱۰).

بررسی باورهای عامیانه در شعر ناصرخسرو

تحقیق درباره فرهنگ عامه، آداب و رسوم، عقاید و اندیشه‌های مردم ایران، از جنبه‌های گوناگون علمی، روان‌شناسی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و ... دارای اهمیت است. ناصرخسرو بنا بر اندیشه، دانسته‌ها، خواسته‌ها و اعتقادات خود، مفاهیم بسیاری از زندگی مردمان روزگار خویش را در اشعار و دیگر آثار خود منعکس کرده است. باورهایی چون بخت و اقبال، گنج و طلسم، موجودات افسانه‌ای و ...

آسمان و اجرام آسمانی

باورهای مربوط به آسمان و اجرام آسمانی در دیوان ناصرخسرو از بازتاب گسترده‌ای برخوردار است و این ناشی از باور اسماعیلیان است که معتقدند عناصر اربعه و طبایع چهارگانه از افلاک به وجود می‌آیند و نیک و بد و خیر و شر در عالم هستی از سیارات هفتگانه سرچشمه می‌گیرد (ر.ک. غلامرضایی، ۱۳۸۴: ۳۸).

زمین و آسمان: در باور قدما زمین ثابت و ساکن و آسمان به دور آن در گردش بوده است:

گر دگر گشت تنم نیست عجب زیراک / از تن پیر در این گنبد گردانم

(دیوان، ۱۹۶)

تأثیر فلک و آسمان بر سرنوشت: تأثیر فلک بر سرنوشت آدمی در اشعار ناصرخسرو، از بازتاب گسترده‌ای برخوردار است. وی علت

غم و اندوه خود را از جانب فلک می‌بیند و می‌گوید:

ای ستم‌گر فلک ای خواهر آهر من / چون نگوئی که چه افتاده ترا با من

(دیوان، ۳۵)

وی که از تأثیر افلاک می‌گوید، در جایی سرزنش چرخ و فلک را دور از عقل و سعادت و شقاوت را وابسته به خود فرد می‌شمرد:

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
برون کن ز سر باد و خیره سری را
بری دان ز افعال چرخ برین را
نشاید ز دانا نکوهش بری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد
مدار از فلک چشم نیک اختری را

(دیوان، ۱۴۲)

شاعر ستارگان را نیز در سرنوشت انسان مؤثر می‌داند و آنها را پیشکاران قضا و قدر می‌خواند:

گر رقیبان به بصر تیز بوند از برما
این رقیبان سماوی همه یکسر بصرند
نامشان زی تو ستاره‌ست ولیکن سوی من
پیشکاران و رقیبان قضا و قدرند

(دیوان، ۶۴)

«ظاهر این ابیات می‌رساند این اجرام آسمانی، تعیین کننده سرنوشت و ترسیم کننده خطوط زندگی زمینیانند» (محقق، ۱۳۸۸: ۳۸۴).

سعد و نحس بودن سیارات: قدما ستارگان را در تقدیر و سرنوشت انسان مؤثر می‌دانستند و برخی از ستارگان را سعد و برخی دیگر را نحس می‌خواندند. ناصر خسرو سعد و نحس بودن ستارگان را به نور الهی مرتبط می‌داند:

به سعد زهره و نحس زحل نگر که که داد
بدان یکی سعدی و بدین دگر نحسی

(دیوان، ۷۹)

طبق عقیده قدما زحل، نحس اکبر است و مریخ را نیز نحس اصغر دانسته‌اند و مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر است:

نام مسلمانان بس کرده‌ای
نیستی آگه که به چه اندری
نحس همی بارد بر تو زحل
نام چه سود است ترا مشتری؟

(دیوان، ۵۵)

بخت و اقبال

اعتقاد به بخت و طالع و نیک بختی و بدبختی باوری است که در نتیجه مسعود و منحوس شمرده شدن ستارگان شکل گرفته است و معطوف به اندیشه و باورهای جبرگرایانه به حساب می‌آید، اما ناصر خسرو نیک‌بدبختی و بدبختی هرکس را وابسته به اعمال و رفتار خود فرد، و بنیاد نیک‌اختری را در گفتار و کردار نیک می‌داند:

بیاموز گفتار و کردار خوب
کهت این هر دو بنیاد نیک اختریسست

(دیوان، ۱۱۰)

به اعتقاد او باید در پی کسب دانش بود و منتظر بخت و اقبال نباید نشست چرا که بخت مانند آب گاهی شور و گاهی شیرین است و حالتی ثابت و پایدار ندارد:

دانش آموز و بخت را منگر
از دلت بخت کی زداید زنگ؟
بخت آییست گه خوش و گه شور
گه تیره‌ی سیاه و گاه چو زنگ

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

خلق گشته بدو درون آونگ
زا نکه او جفت نیست با فرهنگ
مرد فرهنگ با مقامر و شنگ

(دیوان، ۳۶۹)

بخت مردیست از روی قیاس دو روی
هیچ کس را به بخت فخری نیست
به یک اندازه‌اند بر در بخت

جادو، سحر و افسون

اعتقاد به جادو و افسون از دیگر باورهای عامه مردم است که در اشعار نا صرخسرو بازتاب یافته است، نا صرخسرو دنیا را چون جادوگری می‌بیند که سیاه سرش را با سحر و افسون، سفید کرده است:

جادو بود کسی که کند کار جادوان

(دیوان، ۵۰۰)

قیرت چو شیر کرد جهان، جادویست این

اگر آدمی به مثل ابر باشد این جهان جادوگر، او را به حيله فرو می‌نشانند و هر آنچه را که بدهد با مکر و دروغ باز می‌ستانند و دانای واقعی کسی است که رو در پرده دین از این جادوگر بپوشاند:

وز غدر به جادوی ماند
زانجات به حيله‌ها فرو خواند
در پرده دین حق بپوشاند

(دیوان، ۴۶۰-۴۵۹)

ای خواجه جهان حیل بسی داند
گر تو به مثل به ابر بر باشی
داناست کسی که رو از این جادو

از میان اقوام و ملل مختلف، بیشتر هندیان به سحر و جادو توجه نشان می‌دادند و یکی از شاخه‌های افسون، رام کردن مارها بود:

ره رو میان زی حسابست و الحان

(دیوان، ۸۳)

ره هندوان سوی نیرنگ و افسون

رنج‌های از مار خود و یار خویش
کشته شود عاقبت از مار خویش

(دیوان، ۱۷۷)

یار تو و مار تو است این تنت
مار فسای ارچه فسون‌گر بود

طب و طبابت در گذشته گاهی آمیخته با خرافات و جادو بود. از افسون در درمان بیماری‌ها بهره می‌گرفتند، ناصر خسرو علم را چون افسونی می‌داند که به کمک آن می‌توان درد جهالت را درمان کرد:

درد نادانیت را چون نه به علم افسون کنی؟

(دیوان، ۲۵)

درد نادانی بر نجانند ترا ترسم همی

چشم زخم

اعتقاد به چشم‌زخم باوری است که در میان مردم ریشه دوانیده و گفته شده که آیه «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (آیه ۵۲-۵۱، سوره قلم) آیه‌ای است که در تأیید چشم‌زخم آمده است. «در اسلام و در

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تمدن اسلامی و ایران اسلامی اعتقاد به چشم‌زخم یک اعتقاد خرافی تلقی نشده است فقط بعضی از معتزله چشم‌زخم را بی پایه شمرده‌اند و گرنه بسیاری از حکما و محققان از جمله ابن سینا، غزالی، ملاصدرا، فخر رازی، ابن خلدون و ... برای آن حقیقت قائل بودند» (پاکدامن، ۱۳۷۸: ۱۷۷). هرچند این باور ریشه در دین و مذهب دارد اما بدون شک با شاخ و برگهایی همراه شده و عامه مردم برای دفع آن متوسل به خرافاتی شده‌اند. اسفند دود کردن، تخم مرغ شکستن، جای قدم چشم زنده را با کارد خط کشیدن، نمک در جیب گذاشتن، گرفتن یک تکه پارچه یا نخ از بند تنبان کسی که نسبت به او بدگمانند و گرداندن آن دور سر ناخوش، مواردی است که معمولاً برای دفع چشم زخم انجام می‌دهند (ر.ک. هدایت، ۱۳۷۸: ۴۵-۴۴). ناصر خسرو علت دگرگون شدن جهان را در رسیدن آسیب چشم بد به او می‌داند:

جهانا چون دگر شد حال و سانته
به چشمت کرده بد چشمی، همانا
دگر گشتی و دیگر شد زمانته
ز چشم بد دگر شد حال و سانته؟

(دیوان، ۲۱۶)

از مواردی که در دفع چشم‌زخم مورد استفاده قرار می‌گیرد، تعویذ و دعاهایی است که آنها را در پارچه می‌دوزند و به بازو می‌بندند یا به گردن می‌آویزند. ناصر خسرو جهان را مانند دیوی می‌بیند که برای در امان ماندن از نهب آن باید از نادره تعویذ زهد یاری جست:

به دل از زهد یکی تعویذ نویس
تا نیایدش از این دیو فربنده نهب

(دیوان، ۵۲۱)

شاعر از بازو - مجاز به علاقه جز و کل - تن را منظور داشته است و می‌گوید برای رهایی از دیو، تعویذ بر بازو می‌بندی غافل از آنکه دیو واقعی تن تست، وی در این بیت، تعویذهای خرافی را هیچ می‌انگارد:

به تعویذ بازو چه مشغول گشتی
که دیویست بازوت خود سخت کاری

(دیوان، ۲۹۳)

خط حضرت علی (ع) را برای اهل خبیر همچون تعویذی می‌شمرد که آنان را از گزند در امان نگاه داشته است:

بشو زی امامی که خط پدرش است
بتعویذ خیرات مر خیبری را

(دیوان، ۱۴۳)

در این بیت «اشاره دارد به نامه‌ای که یهودیان ادعا کردند به خط علی بن ابی طالب (ع) در دست دارند که در آن در امان خدا و ذمه رسول خدا، خود و دین و مالشان محفوظ است و از پرداخت جزیه معاف هستند» (محقق، ۱۳۸۲: ۲۳۳). اسپند سوزاندن از روشهایی است که دفع چشم‌زخم را موجب می‌شود. این باور نیز در اشعار ناصر خسرو بازتاب یافته است:

گر بلند است در میر تو سر پست نکن
گر بلندی در او کرد چنین پست ترا
د یوت از راه ببردست، بفرمای، هلا
به طمع گردن آزاد چنین سخت مبنده
خویشتن چونکه فرو نفکنی از کوه بلند؟
تات زیر شجر گوز بسوزند سپند

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(دیوان، ۴۰۳-۴۰۲)

دیگر روش موجود در دفع چشم زخم، خواندن یاسین است:

و اکنون ز خوی او چو شدی آگه
بردم به جان خویش یکی یاسین

(دیوان، ۸۹)

حیوانات و پرندگان

درباره حیوانات و پرندگان، باورهای خرافی جالب توجهی در میان توده مردم رواج یافته است که کم و بیش در اشعار ناصر خسرو به این باور اشاره شده است.

جغد: جغد پرنده ایست که اقامتگاه آن در ویرانه هاست و طبق باور عوام آوازش شانه‌ای از نحوست و ویرانیست (ر.ک. برهان قاطع: ذیل جغد). به نظر می‌رسد جغد پرنده ایست که در طول تاریخ نحس نبوده، چرا که این پرنده در ایران پیش از اسلام «پرنده‌ای میمون است که اوستا را از بردارد، وقتی آن را می‌خواند شیاطین به وحشت می‌افتند» (یا حقی، ۱۳۷۹: ذیل جغد). ناصر خسرو آنانی را که به ناحق بر جایگاه حضرت علی (ع) تکیه داده‌اند جغدانی می‌خواند که همائی کردن کار آنها نیست. جغد را در تقابل با هما قرار می‌دهد:

آنچه علی داد در رکوع فزون بود
گر تو جز او را به جای او بنشاندی
جغدک را چون همای نام نهادی
زانکه به عمری بداد حاتم طائی
والله والله که بر طریق خطائی
ناید هرگز ز جغد شوم همائی

(دیوان، ۹۲)

شاعر، عباسیان را مانند جغد، شوم و نامبارک می‌داند که سزاوار ویرانه‌اند، نه در خور خانه آباد پیغمبر:

بیرون کُنش‌ان ز خاندان پیمبر
بر سر آتش نهادت ای تبع دیو
جز که علی را پس از رسول کرا بود
نیست سزاوار جغد خانه آباد
آنکه بر این راه کثرت از بنه بنهاد
آنکه خلافت بدو رسید ز بنیاد؟

(دیوان، ۳۰۲)

خرگوش: طبق باور قدما خرگوش با چشمان باز می‌خواهد. ناصر خسرو از این باور عوام بهره گرفته است و از آدمی می‌خواهد که بیدار دل

باشد اگر چه به چشم خفته است و خودش را ضد خرگوش کند که چشمان باز ولی در خواب است:

به دل باش بیدار و خفته به چشم
بشو خویش‌تن ضد خرگوش کن

(دیوان، ۵۲۲)

در اشعار ناصر خسرو، خرگوش نماد انسانهای غافل است:

پس دین درون شو ای خرگوش
که به پرواز بر شده است عقاب

(دیوان، ۲۸)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

زاغ: در ادبیات عامیانه ایران، کلاغ به خبرچینی، دزدی اشیاء براق و صابون دوستی مشهور است. کلاغ در باور عوام، شوم و آوازش موجب فراق دانسته شده است « اعراب چون از موضعی کوچ می‌کرد. زاغان بدان صوب روی می‌نهادند و اجتماع می‌کردند تا از لقاطات و مانده طعام آنان و نیز سرگین چهارپایانشان دانه برچینند. و نیز زاغان ایشان را به برکندن چادرهای خویش مشغول می‌دیدند بانگ و فریاد سر می‌دادند، بدان هنگام بود که عرب می‌گفت: غراب البین نعیق برزد و هم از اینجا بود که بدان فال بد می‌زد و تفسیر می‌کرد تا بدان غایت که هیچ را از آن شوم‌تر و نامبارک‌تر نمی‌پنداشت» (شمیسا، ۱۳۷۷: ذیل زاغ). ناصر خسرو زاغ را رسول هجر، می‌نامد که سیاهی روی و آواز گرانس، روز او را سیاه کرده است و از آنجایی که لباس عباسیان سیاه بود، زاغ را به عباسیان مانند می‌کند که موجب آواره شدن او شدند.

چه گویمت، ای رسول هجر، گویم	فغان ما را از این ناخوش فغان است
سیه کرد و گران روز غریبان	سیاهی روی و آواز گرانست
به رفتن هم چو بندی لنگ از آنی	که بند ایزدی بسته‌ست رانت
نشان مدبریت این بس که هرگز	چو عباسی نشوئی طیلسانت

(دیوان، ۲۱۷)

وی در ادامه ابیات شوم و نحس بودن زاغ را بی‌مورد می‌خواند چرا که هیچ در خیر و شری به‌وسیله او بسته نمی‌گردد:

به تو در خیر و شر نیست بسته	ولیکن فال دارند این و آنست
-----------------------------	----------------------------

(دیوان، ۲۱۷)

علاوه بر شومی و نحوست زاغ، این پرنده در فرهنگ عامیانه ایران گاهی قاصد خبر خوش است.

گرسیش چون شد اسب، خر حمال چون گشت استرش

زاغش نگر صاحب خیر بلبل نگر خنیاگرش

(دیوان، ۲۳۹)

گفتار: طبق باور عامه گفتار از آواز خوش و صدای دف لذت می‌برد و هنگام شکار گفتار، با ساز و دف به سراغ لانه گفتار می‌رفتند و هنگامی که لانه او را خراب می‌کردند می‌گفتند: «گفتار در خانه نیست» و گمان می‌کردند گفتار سخن آنان را می‌فهمد و گمان می‌کند که دیگران او را نمی‌بینند و این‌گونه می‌توانند گفتار را شکار کنند. ناصر خسرو نیز این باور را در اشعار خود منعکس کرده است. وی گناهکاران را که دعوی سبکباری می‌کنند، به گفتار مانند می‌کند که به گفتار و ادعای خود فریفته می‌شوند:

سبک باری کنی دعوی و آنگاه	گناهان کرده بر پشتت به انبار
چو گفتاری که بندندش به عمدا	همی گوید که «اینجان نیست گفتار»

(دیوان، ۱۹)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

مار و زمرد: براساس باور عوام، زمرد خاصیتی دارد دیده‌ مار را کور می‌کند «زمرد چشم افعی را کور می‌کند و سبب کوری افعی سه چیز است یکی زمرد و دیگری آنکه زمستان بر او بگذرد و دیگر چون هزار ساله شود هم کور گردد. گیاه بادیان تر پیدا کنند و چشم خود را مالد بینا گردد» (شمیسا، ۱۳۷۷: ذیل افعی). ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین نادرستی این باور را نشان می‌دهد. در بیان خواص جمادات و حیوانات یکی از سؤالات جرجانی این است که «زمرد از چه همی بر کند دو دیده‌ مار؟» ناصر خسرو این موضوع را از مجهولات می‌خواند و می‌گوید «ما نشنودیم که کسی زبرجد پیش مار بداشت و چشم مار از آن بترکید، البته کسی بر این معنی گفته است این بیت‌ها:

اگر دو دیده‌ی افعی بخاصیت بکند
من این ندیدم و دیدم که میر دست بداشت
بدانگهی که زمرد بدو برند فراز
برابر دل من بترکید چشم نیاز»

(قبادیانی، ۱۳۶۳: ۱۷۹)

در تأویل این باور آن‌گونه می‌گوید که: «گفتند که معنی برکندن زبرجد مر دیده‌ مار را – کو دشمن مردم است و ماه گویند آدم را علیه السلام از بهشت او بیرون افکند- این نیز مثل آنست که چو مار دینی بزبرجد <دینی> اندر نگرست چشم بصیرتش را زبرجد دین بر کند تا راه حق را ندید و بی چشم بماند» (همان: ۱۸۲).

مه‌ره مار: مه‌ره سفید رنگ است و به اندازه یک دانه برنج که در قسمت سر مار قرار دارد، در باورهای مردم مه‌ره مار به مه‌ره جذب مهر و محبت معروف شده است و عامه بر این باورند که اگر کسی این مه‌ره را با خود داشته باشد، همه به سوی او جذب و شیفته او خواهند شد و او نزد همگان محبوب خواهد گشت (رک. لغت‌نامه، ذیل مار). در باورهای خرافی آمده است که «برای گرفتن مه‌ره مار وقتی که مارها جفت می‌شوند، کسی که داوطلب گرفتن مه‌ره مار است، باید تنبان آبی پایش باشد؛ به محض دیدن مارها، تنبان خود را کنده، روی آنها بیاندازد و آنقدر بدود تا از روی هفت جوی آب بگذرد. سپس برگشته، مه‌ره‌ها را جستجو بکند، برای امتحان آن هرگاه کسی مه‌ره اصل همراهش باشد و در دکان نانوائی برود، نانها از تنور کنده شده، می‌ریزد» (هدایت، ۱۳۵۶/۲۵۳۶: ۳۷).

اگر چه مار خوار و ناستوده‌ست
عزیز است و سستوده مه‌ره‌ی مار

(دیوان، ۱۷)

طلسم و گنج

طلسم تکه یا قطعه فلزی است که جادوگران بر روی آن خطها و جدول‌هایی می‌کشند، یا حروف و کلماتی می‌نویسند و معتقدند که محافظ آدمی در برابر تمام بلاها خواهد بود «این پدیده بیانگر یک قانون فیزیک است که در قدیم چون به این قانون علمی وقوف نداشته‌اند از آن به طلسم تعبیر کرده‌اند» (ناصح، ۱۳۵۷: ۳۷۴). شاعر در مواردی به وجود گنج در کوه اشاره می‌کند:

در کوه بود قرار گوهر
زینست به کوه در قرارم

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(دیوان، ۴۱۹)

در شناختن نفس از آدمی می‌خواهد که خود را بشناسد و از لذات بهیمی بگسلد و ترک خواب و خورکند، از باوری که در میان عوام رواج دارد، سود می‌جوید و می‌گوید: ازدها و طلسمی بر سر گنج است که باید آن ازدها را کشت و طلسم را شکست و از رنج فارغ شد:

تو داری ازدهایی بر سر گنج و گر قوتش دهی بد زهره باشی ترا در خانه گنجست و تو درویش تو در خوابی کجا افتی به منزل سبک بشکن طلسم و گنج بردار	بکش این ازدها فارغ شو از رنج ز گنج بی کران بی بهره باشی ترا مرهم بدستست و تو دلریش طلسم آرائی و از گنج غافل بکش رنجی و از خود رنج بردار
--	---

(قبادیانی، ۱۳۸۴، ب، ۲۳-۲۲)

ماه و کتان

براساس باور پیشینیان مهتاب، جامه کتان را فرسوده و سوراخ می‌کند (ر.ک. شمیسا، ۱۳۷۷: ذیل کتان). ناصر خسرو نیز نام خلیفه فاطمی «مستنصر بالله» را چون ماه می‌شمرد و دشمنان او را به کتان مانند می‌کند که با شنیدن نام مستنصر گداخته می‌گردند:

چون بندهت «مستنصر بالله» بگوید از نام تو بگدازد بدخواه تو، گویی	پر مشتری و زهره شود بقعت یمگان ماهست نامت و بدخواه کتان
--	--

(دیوان، ۴۸۷)

موجودات موهوم و خیالی

ناصر خسرو از باورهای رایج در میان مردم از جمله اعتقاد به وجود دیو، پری و غول در بیان مطالب مورد نظر خویش استفاده می‌کند. خود را به پری و تن را به دیو و دشمنان و مخالفان خود را به غول مانند می‌کند.

پری: پری موجودیست که جنسش از آتش است و به چشم دیده نمی‌شود و در میان مردم به زیبارویی مشهور است و در فرهنگ ایران دو چهره منفی و مثبت دارد و در چهره مثبت خود چون فرشته‌ایست که در مقابل چشم قرار می‌گیرد و در چهره منفی خود «جنس مونث دیوان است که از طرف اهریمن گماشته شده و جز لشکر او بر ضد زمین، گیاه و آب و ستور درکار است. پریان در این روایات کهن دارای منشی مبهم و ناروشن و سرشتی بویژه شرور و بدخواهند و گاهی بصورت زنانی جذاب و فریبنده ظاهر می‌شوند و مردمان را می‌فریبند، زیرا هر لحظه قادرند خود را به شکلی درآورند» (یا حقی، ۱۳۷۹: ذیل پری). در اشعار ناصر خسرو پری موجودی است زیبا و مثبت که در تقابل با بدی قرار دارد:

به چهره شدن چون پری کی توانی	به افعال ماننده شو مر پری را
------------------------------	------------------------------

(دیوان، ۱۴۲)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

وی متواری بودن خود را در درهٔ یمگان دلیل برتری خویش می‌داند و پری را شاهدی می‌آورد و خود را به آن مانند می‌کند، همان‌گونه که پری از انتظار دیگران پنهان است و کسی او را نمی‌بیند و این غیبت برای پری عیب محسوب نمی‌گردد، غیبت ناصر خسرو از شهر و دیار نیز اینگونه است:

گرچه به یمگان شده متواریم
گرچه نهان شد پری از چشم ما
زین بفزوده‌ست مرا برتری
زین نکند عیب کسی بر پری

(دیوان، ۵۶)

ناصر خسرو دیو و پری را در مقابل هم قرار می‌دهد دیو را نماد تن و پری را نماد جان می‌داند:

اگر دیو را با پری دیده‌ای
پریست ای برادر برهنه چراسست
وگرنی تنت دیو و جانت پری است
اگر دیوت اندر خز و ششتری است؟

(دیوان، ۱۰۹)

ناصر خسرو از دو گروه از مردمان یاد می‌کند، یکی جن که آن را به پارسی پری گویند و دیگری انس یعنی مردم. او معتقد است که دیوان نیز روزی در زمرة پریان یا جن بوده‌اند و بی فرمانی کرده و جن شده‌اند «واجب است دانستن که مردم بدو فرقت‌اند اندر عالم دین: یکی فرقت پریان، دیگر آدمی، و پریان > دو فرقت‌اند که هرکه از ایشان بر طاعت بماند، فرشته بیرون شود از این عالم: و هر که از طاعت باز گردد، دیو بیرون شود از عالم. و معروفست میان عامه که پری نیکوروی است و دیو زشت روی است. و چو زشتی دیو بمعصیت است واجبست که نیکویی پری بطاعت است، و این نیکویی و زشتی به اعتقاد است، که آن صورت نفسانی است نه جسمانی. و پریان از مردمان پنهان‌اند سوی عامه، و نام پری به تازی جن است و جن پوشیده باشد» (قبادیانی، ۱۳۶۳: ۱۴۲).

دیو: دیو موجودی است خیالی با هیکل درشت و ترسناک که به گمراه کردن انسانها زبانزد است. واژهٔ دیو نزد آریایی‌ها در معنای فروغ و خدای بزرگ به کار رفته است. پس از آنکه زرتشت خدای یگانه را «اومزرد» نامید دیوها گمراه‌کنندگان شدند و پرستش آنان از کارهای زشت و گناه محسوب شد و دیوان از سپاهیان اهریمن و یاران پلید او شدند و همه جا با دروغ و گمراهی و فریبکاری همراه هستند (ر.ک. عقیقی، ۱۳۷۲: ۴۵). ناصر خسرو در حقیقت دیو را نفس شرور می‌داند. او در جامع‌الحکمتین و در فصل «اندر هیئت خاصه و رسم و حد» در توضیح اینکه حقایق بسایط را می‌توان از صفات خاص آنها یافت، سؤالاتی را مطرح می‌کند و برای هر یک پاسخی می‌آورد یکی از سؤالات در مورد دیو است: «اگر گوید دیو چیست؟ گوئیم نفسه‌ء بد و با شرس‌ت و آتش و خاک بر آن غالب است» (قبادیانی، ۱۳۶۳: ۹۲). شاعر در توصیف دنیا، آن را به دیوی مانند می‌کند که نباید از آن انتظار راهنمایی داشت چرا که همواره گمراه‌کننده است.

رهبری از وی مدار چشم که دیوست
میوه خوش زو طمع مکن که چنارسست

(دیوان، ۴۸)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تن را دیوی می‌خواند که نباید از آن غافل بود، دیوی «بدفعل‌تر از همه شیاطین» که برای رهایی از این دیو باید سوره التین خواند:

غافل منشین ز دیو و برخوان
زی حرب تو آمدست دیوی
آن این تن تست، ازو حذر کن
برصورت خویش سوره التین
بدفعل‌تر از همه شیاطین
وز مکر و فریب این بنفرین

(دیوان، ۵۰)

در موارد متعدد، سلجوقیان و به ویژه عباسیان را نیز به دیو مانند می‌کند:

هیگل من دان عَلم فریش‌تگان را
ملک سلیمان اگر ببرد یکی دیو
ور چه به یمگان ز شرّ دیو نهانم
با سپه‌پهی دیو، من چه کرد توانم

(دیوان، ۲۱۰)

غول: دیوی است با چهره ترسناک که در بیابانها به سر می‌برد و در زیر درختی خاردار به نام "ام غیلان" پنهان می‌شود و به گمراه کردن مسافران می‌پردازد که از آنجا عبور می‌کنند و در نهایت آنها را به هلاکت می‌رساند. گفته شده که دیو به هر شکل بخواهد در می‌آید و کف پای کسی را که در بیابان تنها بخواهد، آنقدر می‌لیسد و خونس را می‌مکد تا بمیرد (ر.ک. هدایت، ۱۳۷۸: ۱۴۲). درباره اصل آفرینش غول آنچه گفته شده است اینست که «چون شیاطین استراق سمع کنند خداوند آنها را بوسیله شهاب‌ها دفع فرماید. بعضی بسوزند و بعضی به دریا افتند و نهنگ شوند و بعضی به بیابان‌ها، غول شوند» (قزوینی، بی تا: ۳۸۳). ناصر خسرو نفس آرزو خواه را غولی تصویر می‌کند که در بیابان نادانی به سر می‌برد، غولی که تنها با سلیمان خرد می‌توان او را به راه طاعت آورد:

یکی غول فریبنده‌ست نفس آرزو خواست
به ره باز آید این گم راه دیوت گر بخواهی تو
که بی باکی چراخوش است و نادانی بیابانش
مسلمانی بیابد گر خرد باشد سلیمانمش

(دیوان، ۲۳۳-۲۳۴)

همچنین حاکمان و قاضیان جامعه خود را چون غولان می‌پندارد که بر سر راه مردم نشستند و به فریب آنها می‌پردازند:

بر ره غولان نشسته‌اند حذر کن
دشمن عدلند و ضد حکمت اگر چند
باز نهاده دهانها چو حواصل
یکسره امروز حاکمند و معدل

(دیوان، ۱۳۷)

موجودات و پدیده های اساطیری

اساطیر نیز چون خرافات و افسانه‌ها و دیگر باورهای عامیانه پیوندی محکم با تفکر عامه مردم دارد:

آب حیات، اسکندر و خضر: «آب حیات آب چشمه‌ای اساطیری است که هر که از آن بنوشد به زندگی جاوید دست یابد، به آن چشمه حیات آب بقاء، آب زندگی، آب خضر، آب حیوان، چشمه خضر و چشمه حیوان نیز گویند. اسکندر ذوالقرنین همراه با خضر، پس از گذشتن از

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تاریکی‌ها و مراحل دشوار به آن رسیدند. خضر از آن نوشید اما چون اسکندر مقدونی قصد نوشیدن آب را کرد، چشمه ناپدید شد. چشمه آب حیات در محلی تاریک و ظلمانی است» (شمیسا، ۱۳۷۷: ذیل آب حیات). ناصر خسرو در خطاب به ناصیبان، آب حیات و دلیل جاودانگی را سخنهای حضرت علی(ع) می‌شمرد:

آب حیات زیر سخنهای خوب اوست
آب حیات را بخور و جاودان ممیر
(دیوان، ۱۰۵)
در جایی دیگر، خلیفه فاطمی را به دلیل فضایل سببی و نسبی ابر آب زندگی می‌خواند که شاعر با چکیدن قطره‌ای از ابر او در دهانش، زنده شده است:

ابر آب ز ندگانی است، من ز نده شدم
خازن علم قرآن فرزند شیر ایزد است
چون یکی قطره ز ابرش در دهان می‌چکد
ناصرخسرو ناصیبی گر خر نباشد زوش چون باید رمید
(دیوان، ۵۴)
در ابیاتی ذهن را متوجه سؤالاتی می‌سازد، سؤالاتی که تفکر در آنها ره به جایی نمی‌برد و در نهایت مخاطب را از تأمل در این سؤالات برحذر می‌دارد چرا که تعمق و تأمل در اینگونه سؤالات چون رفتن اسکندر به ظلمات در پی آب حیوان است که بی حاصل خواهد بود:

کاری که نه کار تست مسگال
بی‌هوده مجوی آب حیوان
راهی که نه راه تست مسپر
در ظلمت خویش چون سکندر
با دیو فرشته نیست همبر
کان چشمه که خضر یافت آنجا
(دیوان، ۲۴۵-۲۴۶)

جابلقا و جابلسا: بر اساس روایت، جابلسا شهریست در مغرب و جابلقا شهریست در مشرق، که هر شهر دوازده هزار در دارد که فاصله میان دری تا در دیگر هزار فرسنگ است و بر هر دری نیز هزار نگهبان است و مردمان شهر مشرق از بازماندگان قوم عادند که به هود پیامبر روی آورده بودند و آنان که در شهر جابلسا هستند از قوم ثمودند که به صالح پیامبر گرویده بودند و در پس آن شهرستان سه امت هستند و پس از آنها یاجوج و ماجوج که در شب معراج ایمان نیاوردند اما ساکنین جابلقا و جابلسا ایمان آوردند (ر.ک. هدایت، ۱۳۷۸: ۱۴۷-۱۴۶). جابلقا و جابلسا در اشعار ناصر خسرو به معنای ظاهری به کار رفته است:

ای پسر بنگر به چشم دل در این زرین سپهر
کو ز جابلقا سحر که قصد جابلسا کند
(دیوان، ۳۸۹)
سدّ سکندر: مردم از آزار کسانی به نام یاجوج و ماجوج به اسکندر شکایت کردند و اسکندر نیز با ساخت سدّی از قیر، آهن، سنگ و گچ، آنها را از آزار یاجوج و ماجوج رهاوند. ناصر خسرو کافران به آل نبی را یاجوج و ماجوج می‌خواند و باکی از آنها ندارد چرا که مانعی به نام ایمان، و همراهی، همچون سدّ سکندر او را محافظت می‌کند:

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

به طاغوت تو نیز ما کافریم
به خیره ره جاهلی نسپریم
که نه چون تو نادان و بد محضریم
چه لافی که «ما بر سر منبریم»؟
که ما بر سر سداً اسکندریم

(دیوان، ۵۰۵)

در انتقاد از مردم جامعه خود، مردمانی که «بر خواب و خور فتنه شده‌ستند خرس‌وار»، آنها را در انجام اعمال شر، چون سداً اسکندر محکم، قوی و غیر قابل نفوذ می‌شمارد:

هنگام شر سخت چو سداً سکندرند
لیکن به پیش میر به کردار چنبرند

(دیوان، ۴۲۵)

عنقا: عنقا نام عربی سیمرغ است و از جمله مرغان اساطیری است که در ادب فارسی بسیار مورد توجه گرفته قرار است و «در فرهنگ فارسی عنقا مرغی معروف الاسم و مجهول الجسم، هر چیز نایافت و سیمرغ معنی شده است» (محبوب، ۱۳۸۲: ۲۵۱). ناصر خسرو در مورد خورشید می‌گوید:

در که مغرب شبانگه خویشتن عنقا کند

(دیوان، ۳۹۰)

از که مشرق چو طاووس برآید بامداد

وی خود را در خراسان چون سیمرغی می‌داند که وجود خارجی ندارد و تنها نامی از او بر سر زبان‌هاست:

نام تو پیدا و تن تو نهان

(دیوان، ۱۵)

ای به خراسان در سیمرغ‌وار

هر سخن را که از گفته حکما در میان مردم رواج داشته باشد مثلی می‌داند «که بر سیبل رمز گفته باشند مر طالب حکمت را» حدیث سیمرغ را به عنوان شاهدهی می‌آورد «چنانکه حدیث سیمرغ معروف است که عامه گویند او ز پس کوه قاف است، و چون قیامت نزدیک آید بیرون آید» (قبادیانی، ۱۳۶۳: ۱۸۰).

قاف: در رابطه با کوه قاف باورهای متعددی شکل گرفته است. می‌گویند جنس کوه قاف از زمرد است و در مرکز جهان قرار دارد و بر سراسر زمین احاطه دارد (ر.ک. هدایت، ۱۳۷۸: ۱۴۸). معتقدند که کبودی آسمان به واسطه تابش زمرد کوه قاف است به همین جهت کوه قاف را کوه اخضر نامیده‌اند. منظور از «از قاف تا قاف» در ادب فارسی سراسر گیتی است.

کز قاف تا به قاف رسیده‌ست دعوتش

(دیوان، ۱۷۹)

پیغمبر است پیش رو خلق یکسره

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

نتیجه‌گیری

ناصر خسرو برای تبیین افکار و اندیشه‌های خود به خوبی و در حد وسیعی از فرهنگ مردم استفاده کرده است. هدف شاعر از استفاده از این باورها نیز بیان عقایدش بوده است. وی در برخی موارد باور رایج در میان عامه را می‌پذیرد، از جمله آن سعد و نحس بودن سیارات است. جهان را جادوگر و باد صبا را افسونگر می‌خواند. ناصیبان و عباسیان را به جغد مانند می‌کند که شومی و نحوست از ویژگی‌های آنهاست. بدبختی و خوشبختی را وابسته به گفتار و کردار نیک می‌داند. خودش را به سنگی مانند می‌کند که با تابش نور خلیفه فاطمی به یاقوت بدل شده است. به موجودات خیالی چون پری، دیو و غول نیز باور دارد. در غایب بودن از انظار عموم، خود را پری می‌خواند. از نگاه شاعر، سلجوقیان و عباسیان دیوانی هستند که نباید فریفته آن شد. وی دیو و پری را در تقابل با هم قرار می‌دهد، منظور از دیو، تن و نفس شرور و منظور از پری جان است. در بعضی موارد اعتقادی به باورهای عامه ندارد، از جمله اعتقادی به شوم بودن زاغ ندارد. همچنین تأثیر زمرد در کور شدن مار را از مجهولات می‌شمرد و به رد آن می‌پردازد و در مواردی نیز تناقض در کلامش مشهود است مثلاً از یک سو به تأثیر فلک در سرنوشت بشر اشاره می‌کند و فلک را ستمگری می‌خواند که بیکار نمی‌نشیند و از طرف دیگر تأثیر فلک را در سرنوشت آدمی منکر می‌گردد و سرزنش آن را دور از عقل و شقاوت و سعادت آدمی را وابسته به خود فرد می‌داند.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

منابع

- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۷۱)، *گذری و نظری در فرهنگ مردم تهران*: اسپرک.
- بلوکباشی، علی (۱۳۸۸)، *در فرهنگ خود زیستن و بر فرهنگ‌های دیگر نگرستن*، تهران: گل آذین، چ سوم.
- پاکدامن، محمدحسن (۱۳۷۸)، *جامعه در قبال خرافات*، تهران: مرنديز.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران با همکاری انتشارات روزنه، چ اول از دوره جدید.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱ب)، *یادداشت‌ها و اندیشه‌ها*، تهران: اساطیر، چ چهارم.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷)، *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*، تهران: فردوسی.
- عفیفی، رحیم (۱۳۷۲)، *ارداویرافنامه*، ج ۱؛ تهران: طوس.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۴)، *برگزیده قصاید ناصر خسرو*، تهران: جامی. چ چهارم.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۶۳)، *جامع‌الحکمتین*، به اهتمام محمد معین و هنری کرین، کتابخانه طهوری، چ دوم.
- _____ (۱۳۸۴الف)، *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، چ ششم
- _____ (۱۳۸۴ب)، *سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی*، بانضمام روشنائی‌نامه و سعادت‌نامه؛ تصحیح محمود غنی زاده؛ تهران: اساطیر، چ اول.
- قزوینی زکریا محمد بن محمود (بی تا)، *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات*، تصحیح نصرالله صبوحي. تهران.
- محبوب، محمدجعفر (۱۳۸۲)، *ادبیات عامیانه ایران*، ج ۲ و ۱؛ تهران: چشمه
- _____ (۱۳۸۸)، *شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ اول.
- موریس، جرج و ... {دیگران} (۱۳۸۰)، *تاریخ ادبیات ایران از آغاز تا امروز*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- ناصح، محمد مهدی (۱۳۵۷)، «رد پای در کوره راه خرافات»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد*، سال چهاردهم، شماره‌های اول و دوم
- _____ (۱۳۸۲ب)، «تعلیقات بر دیوان ناصر خسرو»، ویژه بزرگداشت حکیم ناصر خسرو قبادیانی، *نامه پارسی*، سال هشتم، شماره دوم، صص ۲۲۱-۲۴۰.
- موسوی‌زاده، سید حسن (۱۳۸۶)، «فال سپردن سرنوشت به خرافات»، *ماهنامه زائر*، سال چهاردهم، شماره ۱۵۷، صص ۲۱-۴۲.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶)، *نیرنگستان*، تهران: جاویدان.
- _____ (۱۳۷۸)، *فرهنگ عامیانه مردم ایران*، گرد آورنده: جهانگیر هدایت؛ تهران: چشمه.